

## به فرهنگ باشد روان تندرست

### نقدی بر کتاب فرهنگ واژه لغات و ترکیبات عربی شاهنامه

● هوشنگ محمدی افشار

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان h.afshaar@gmail.com

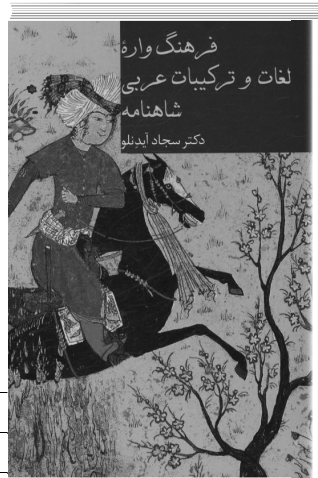
#### چکیده

فرهنگ واژه لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، آخرین پژوهش جامع و دقیق و عالمانه درباره شناخت، معرفی و ریشه‌شناسی و تبارشناسی واژه‌های عربی و معرب شاهنامه به شمار می‌رود که دکتر سجاد آیدنلو آن را بر اساس ویرایش دوم تصحیح شاهنامه خالقی مطلق (۱۳۹۳)، یعنی معتبرترین تصحیح و نزدیک‌ترین آنها به صورت اصلی سروده‌های حکیم توس، تألیف کرده است. کتاب نسبت به آثار مشابه امتیازهای برجسته‌ای دارد که در متن مقاله توضیح داده شده است، اما در پاره‌ای مواضع در تشخیص واژه‌های عربی و تفکیک آنها از کلمات دیگر شاخه‌های زبان‌های سامی و همچنین تمییز واژه‌های معرب از عربی دقت لازم به عمل نیامده است. نوشتار زیر به‌نوعی بازنگری در ریشه و تبار پاره‌ای از لغات و ترکیبات عربی و واژه‌های معرب شاهنامه و تعیین جایگاه آن لغات در بخش مربوط به خود است.

**کلیدواژه:** شاهنامه فردوسی، سجاد آیدنلو، فرهنگ واژه لغات و ترکیبات عربی، معرب، ریشه‌شناسی

#### مقدمه

نخستین گام در ریشه‌شناسی و تبارشناسی واژگان هر زبان، شناخت رابطه میان معنی با هویت آن لغات و واژه‌هاست. پژوهش و مطالعه در شناخت هویت و اصل و اساس لغات، از پیشینه‌ای چند هزارساله برخوردار است. در سنت مطالعات ایران باستان و به تبع آن در دوره اسلامی، پژوهش‌های مفصل لغوی و ریشه‌شناختی در موضوعات گوناگون انجام شده است که گاه به دریافت‌های درست علمی منجر شده و بعضاً از جاذبه صواب بیرون رفته و با زبان‌شناسی عامیانه درهم آمیخته است.



■ آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶) فرهنگ واژه لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، تهران: سخن.

فصلنامه نقد کتاب

## ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۲۰۱  
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۳۴

فرهنگ‌نویسی برای شاهنامه فردوسی یکی از باسابقه‌ترین و ارزشمندترین فعالیت‌های علمی از گذشته تاکنون بوده است (ر.ک. رواقی، ۱۳۹۰، ج ۱، ۱۸ تا ۲۲) و پژوهش در هویت واژه‌ها و ترکیبات حماسه ملی ایران هم از این قاعده مستثنا نیست. درباره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه تاکنون کتاب‌ها و رسالات و مقاله‌های فراوانی به رشته تحریر درآمده است. یکی از پژوهش‌های ارجمند در این حوزه، کتاب فرهنگ‌واژه لغات و ترکیبات عربی شاهنامه است که دکتر سجاد آیدنلو، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه در سال ۱۳۹۶ منتشر کرده است. این اثر بی‌گمان یکی از دقیق‌ترین و علمی‌ترین پژوهش‌ها در زمینه فرهنگ‌نویسی شاهنامه به شمار می‌رود.

از نویسندگان فرهنگ‌واژه، تاکنون چندین جلد کتاب و پژوهش متنوع در زمینه‌های شاهنامه‌شناسی و ترجمه و تصحیح آثار حماسی و مقالات بسیاری در موضوعات گوناگون، به‌ویژه حماسه و اسطوره‌شناسی به چاپ رسیده که بیانگر اشراف و نگاه دقیق و عالمانه ایشان در موضوعات مورد مطالعه و تحقیق است. نویسندگان گرامی مقدمه جامعی در سی‌ویک صفحه ارائه کرده‌اند، از جمله پیشینه تاریخی، دلیل و ضرورت انجام پژوهش و شیوه کار در فرهنگ‌واژه که نسبت به دیگر آثار در این زمینه تازگی دارد و از دقت علمی بالایی برخوردار است (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۶: ۱۳-۱۲).

فرهنگ‌واژه لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، نسبت به دیگر فرهنگ‌ها چندین مزیت دارد که در ادامه توضیح داده می‌شود:

نخست اینکه، تحقیق و تألیف آن بر اساس ویرایش دوم تصحیح شاهنامه دکتر خالقی مطلق (۱۳۹۳)، یعنی آخرین و معتبرترین تصحیح و نزدیک‌ترین آنها به صورت اصلی سروده‌های حکیم فرزانه توس انجام شده است، زیرا در ویرایش اخیر، در مقایسه با تصحیح قبلی تغییراتی در نتایج واژگان عربی در شاهنامه صورت گرفته است.

دو دیگر، نویسندگان در سخن آغازین کتاب، پیشینه و کتابها و مقالات و پایان نامه‌های مربوط به موضوع را به صورت دقیق مطالعه و بررسی کرده و مورد نقد عالمانه قرار داده است.

مؤلف پس از طرح این پرسش که آیا/ مگر حکیم توس در سرایش اثر بزرگ خویش از واژه‌های عربی استفاده کرده است؟ به بررسی پژوهش‌ها درباره پیشینه لغات و ترکیبات عربی در شاهنامه پرداخته است و از تحقیق ناقص پاول هرن و سپس پل هومبرت به عنوان نخستین کسانی که در این موضوع به مطالعه پرداخته‌اند، نام برده است و اشاراتی هم دارد به ردّ نظریه فردریش روکرت و ویلیامز جکسون مینی بر فارسی سره بودن شاهنامه (همان: ۲۰-۱۹).

فصلنامه نقد کتاب

## ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۱ و ۲  
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۳۵

نویسنده همچنین در میان پژوهشگران معاصر ایرانی، از رساله دکترای محمد جعفر معین‌فر، به عنوان معروف‌ترین - نه لزوماً معتبرترین - تحقیق در این زمینه یاد کرده است که از سال ۱۹۵۹ میلادی به بعد زیر نظر امیل بنونیسست در دانشگاه نوشاتل آغاز و حاصل کار در ۱۹۷۰ به زبان فرانسوی به چاپ رسیده است.

از دیگر امتیازات کتاب، بیان اهمیت و ضرورت تحقیق و نوشتن گزارشی کوتاه از مقدمه و نتایج و آمارهای فرهنگ‌واره به زبان انگلیسی است و نویسنده تصریح کرده که «این ضرورت، بیشتر از آن روی است که در مقالات و مدخل‌هایی که اخیراً به انگلیسی نوشته و در آنها به موضوع واژه‌های عربی شاهنامه نیز اشاره شده، همچنان به یافته‌ها و آمارهای قدیمی - و غالباً رساله دکترای معین‌فر - استناد می‌شود.» (همان: ۱۳).

شیوه کار در این فرهنگ‌واره، آوردن نخستین شاهد مثال هر واژه در متن شاهنامه است و تنها واژه‌هایی آورده شده است که احتمال دشواری تلفظ و معنای آن لغات و ترکیبات می‌رفته است.

در این تحقیق ۵۱۸ لغت و ترکیب عربی، ۶۰ واژه معرب، ۱۰۵ ترکیب عربی - فارسی / فارسی - عربی، ۲۹ ترکیب معرب - فارسی / فارسی - معرب، ۱۴۸ اسم خاص، ۴ واژه مشکوک، ۱۷ واژه نیازمند به بررسی بیشتر و ۴۵ لغت عربی و معرب بیت‌های دقیقی استخراج شده است که در مجموع شامل ۷۲۶ لغت عربی و معرب و نام‌های خاص شاهنامه است و این نتیجه نسبت به آمارهای دیگر محققان تفاوت‌های چشمگیری دارد (نیز نک: ملوک براتی، ۱۳۹۶: ۲۰۰).

سرانجام، یکی از امتیازات ارزنده فرهنگ‌واره، آوردن جدول مقایسه‌ای آمار لغات عربی شاهنامه بر اساس همه تحقیقات و فهرست‌های مربوط بدان، تا زمان تألیف کتاب است که غالباً بر مبنای فرهنگ ولف یا چاپ‌های نیمه‌معتبر شاهنامه همچون فولرس و ژول مول نوشته شده بودند.

ویژگی برجسته کتاب، جدول الفبایی درهم‌کرد لغات و ترکیبات عربی فردوسی و دقیقی در پایان کتاب بر مبنای ویرایش دوم (۱۳۹۳) دکتر خالقی مطلق است. در این میان لازم به ذکر است که پیش از این معصومه ملوک براتی فرهنگ‌واره را به صورت

مفصل در نشریهٔ پاژ (۱۳۹۶) معرفی کرده است.

با مطالعهٔ کتاب برای بهره‌مند شدن از آن، چند مطلب جزئی نظر نگارنده را به خود جلب کرده است که یادکرد پاره‌ای از آنها بدون فایده به نظر نمی‌رسد؛ به‌ویژه که نویسندهٔ ارجمند برای بازنگری مجدد، احیاناً نگاهی منتقدانه به این یادآوری‌ها داشته باشند. همچنین تأکید می‌شود که این نوشته به‌هیچ‌روی دلیل بر نقص این پژوهش معتبر تلقی نمی‌شود و از ارزش علمی آن نمی‌کاهد.

تصریح نویسنده در تشخیص منشأ خانوادهٔ زبانی لغات عربی، به‌ویژه واژه‌های معرّب، طبق شیوهٔ علمی برخی فهرست‌های مشابه و واژه‌نامه‌ها و بر اساس فرهنگ‌ها و منابع معتبر (نک: آیدنلو، ۳۱ و ۷۹)، از نکات در خور توجه در تألیف فرهنگ‌واره به شمار می‌رود. این امر باعث روشن شدن ریشه و تبار اصلی واژه‌های عربی و معرّب است که مثلاً لغت مورد نظر از آرامی یا سریانی و نبطی و آکدی و ... وارد زبان عربی شده و سپس با شکل تازه در این زبان و در متون عربی و فارسی و به تبع آن در شاهنامه به کار رفته است. اما این موضوع واکاوی نشده که چه‌بسا واژه‌های سامی‌ای که پیش از داخل شدن در زبان عربی، در پارسی میانه، حتی در پارسی باستان توسط دبیران آرامی وارد شده‌اند و رنگ و بوی ایرانی پذیرفته و سپس به زبان عربی راه یافته‌اند؛ یا لغات و ترکیباتی از زبان پارسی باستان، اوستایی و میانه، قرن‌ها پیش از ظهور اسلام و اتحاد قوم عرب، از طریق اقوام سومری، آرامی و فینیقی وارد زبان‌های سامی به‌ویژه عربی شده و سپس با هویت تازه، دوباره در زبان فارسی استعمال گشته‌اند (ر.ک. ضیف، ۱۳۸۱: ۱۹ تا ۳۳؛ ۱۰۳ تا ۱۲۷).

نکتهٔ دیگر آن که این موضوع دربارهٔ زبان فارسی هم صادق و هم مطرح است. بعضی از واژه‌ها و ترکیبات فارسی شاهنامه، از طریق دیگر اعضای خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی همچون سانسکریت، یونانی، ارمنی و تخیاری و نیز زبان‌های ایرانی همچون سکایی، مادی، سُغدی، مانوی و غیره وارد زبان فارسی شده است. در نتیجه، ریشهٔ سامی داشتن دلیل بر عربی بودن واژه و ترکیب نیست، همان‌گونه که ریشهٔ هندواروپایی داشتن، باعث فارسی بودن اصل واژه و ترکیب نمی‌شود.

نوشتار ذیل نوعی بازبینی و تشکیک دربارهٔ ریشه و تبار بعضی از لغات و ترکیبات عربی و واژه‌های معرّب شاهنامه و همچنین مشخص کردن جایگاه پاره‌ای از واژه‌ها است که محقق ارجمند به جای آن که در بخش واژه‌های معرّب قرار دهند، در بخش لغات و ترکیبات عربی جای داده‌اند.

نگارنده علاوه بر بعضی منابع نویسندهٔ کتاب، به منابع دیگر استناد جسته است و تا حدّ امکان سعی دارد از جادّهٔ صواب بیرون نرود. با این همه اذعان دارد که فرهنگ‌وارهٔ لغات و ترکیبات عربی شاهنامه از حیث جامعیت بر همهٔ آثار و تألیفات مشابه برتری دارد.

## ۱- لغات و ترکیبات عربی شاهنامه که باید در بخش معرّب جای می‌گرفتند.

**ابلق:** ابلک، اورق، به معنی دورنگ. بعضی از فرهنگ‌ها این واژه را فارسی دانسته‌اند. اکبرآبادی معتقد است: واژه معرّب ابلک است (اکبرآبادی، ۱۳۷۵: ۱۰۰۷؛ نیز نک: تبریزی، ۱۳۶۲: ۸۳، ذیل واژه: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۲۸) بهتر است در بخش واژه‌های معرّب نوشته شود.

**اثير:** اصل کلمه "aeθer" و یونانی است که معرّب شده است (معین، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۴۳، ذیل واژه). شادروان استاد سرکاراتی حدس زده‌اند که این واژه احتمالاً از سنسکریت وام گرفته شده و به صورت olkāś در تألیفات Philaloas به کار رفته است (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۰۷).

**بخ:** بخ: معرّب «به» و فارسی است. در زبان عربی «بَخَّ بخ» هم گویند (انیس و همکاران، ۱۴۱۲: ۳۰۷).

**بلبل:** این واژه فارسی و معرّب است. شادروان استاد معین تلفظ واژه را در گیلکی، فریزندی، یرنی و نطنزی به صورت bolbol، در سمنانی bulbul و در سنگری، سرخ‌ای، لاسگردی و شه‌میزادی bolbōl ذکر کرده‌اند (تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۹۶، یادداشت‌های دکتر معین بر برهان قاطع).

**ترجمان:** معرّب ترزبان؛ ترزوان و ترزفان است. در زبان پهلوی به شکل targaman و targuman تلفظ شده است (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۱۳۷؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۱۷). در زبان عربی از آن، مصدر «ترجمه» و اسم فاعل مترجم و اسم مفعول مترجم ساخته‌اند.

**جهود:** مؤلف به نقل از فرهنگ بزرگ سخن، واژه را آرامی نوشته است (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۴۱)، در نتیجه، واژه معرّب است نه عربی. سیوطی این کلمه را فارسی می‌داند (المتوکلّی، ۱۳۶۲: ۲۸)

در پارسی میانه هم به صورت yahūt تلفظ می‌شده است (نک: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۷۵؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۲۶).

**خیمه:** آرتور جفری حدس می‌زند که باید واژه دخیل قدیمی باشد که قرن‌ها پیش از اسلام از حبشی یا زبانی دیگر وارد زبان عربی شده، سپس از طریق عربی به زبان فارسی وارد شده باشد (جفری، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

**دبوس:** dabbūs – dabūs، عمود آهنین، گرز آهنین (معین، ۱۳۶۴: ۱۴۹۶، ذیل واژه). شادروان دکتر معین به نقل از شرح قاموس «دبوس» را معرّب «تپوز» می‌داند (تبریزی، ۱۳۶۲: ۸۲۴، حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع)

**دزاج:** آدی شیر این واژه را معرّب «تراج» فارسی دانسته است (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۳۳).  
**دیر:** dayr-deyr. استاد معین به نقل از دائرة المعارف اسلام، واژه را سریانی و معرّب می‌داند (نک: معین، ۱۳۶۴: ۱۵۱۹، ذیل واژه).

**رسن:** پارسی میانه است. در زبان پهلوی "rasan vāčik" (رسن بازی) آمده است (ر.ک. فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۲۶۰؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۲۸ و ۲۴۹) صورت‌های دیگر آن

«arwēs»، «rištan» از ریشه «رشتن» است. در زبان عربی به صورت «ارسان» و «ارسن» جمع بسته شده است (نک: معین، ۱۳۶۴: ۱۶۵۴، ذیل واژه). این کلمه در «درخت آسوریک» سطر ۱۴ آمده است. در هندی باستان rasanā و در عربی و عبری وام‌واژه است (ر.ک. هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۲۴۱).

**رمز:** سیوطی ذیل واژه‌های عبرانی (یهودی) آمده در قرآن و در ترجمه آیه ۳۶ از سوره آل عمران می‌نویسد: «رمز به عبرانی به معنای تحریک الشفتین، حرکت دادن دو لب است» (سیوطی، ۱۳۶۲: ۴۳).

**شماس:** خادم معبد آفتاب، خادم کلیسا و درجه‌ای از روحانیت مسیحی در کلیسای مشرق. Shammās از عبری «شماشا»، مشتق از shamesh به معنی آفتاب را پرستید، نماز گزارد (تبریزی، ۱۳۶۲: حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع: ۱۲۹۲). این واژه از ریشه شمس است و شمس، هم در زبان عبری کاربرد داشته است، هم در زبان عربی (نک: سجادی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۹۳۲).

**شموس:** Šamus. سرکش و رام‌ناشدنی. این واژه معرب «چموش» فارسی است (معین، ۱۳۶۴: ۲۰۷۸، ذیل واژه).

هرن آن را از مشتقات «چم» می‌داند. از دیگر مشتقات آن چمان، چمچم، چمش، چمیدن، چاموش و چموش از همین ریشه ساخته شده است (نک: هرن و هوبشمان، ۱۳۹۴: ۱۷۷).

**صلیب:** واژه آرامی و معرب است. اصل آن «چلیپا» است (ر.ک. معین، ۱۳۶۴: ۱۲۶۱). البته مؤلف فرهنگ‌واره به نقل از جفری و حسن دوست توضیح داده‌اند که واژه اصلی سامی دارد و احتمالاً از سریانی یا آرامی وارد زبان عربی شده است. (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۵۲ پاورقی)، اما جایگاه کلمه در بخش واژه‌های معرب است نه عربی (نیز نک: هاکس، ۱۳۷۷: ۸-۵۵۷).

**طنبور:** معرب است از پهلوی tambūr و تنبور tanbūr (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۳۷؛ فره‌وشی، ۱۳۸۲: ۱۵۰). این واژه در فرهنگ‌واره نیامده است. در خان چهارم رستم، در توصیف خان زن جادو آمده است:

ابا می یکی نغز طنبور بود بیابان چن آن خانه سور بود

(فردوسی: ۱۳۹۶/۱/۲۱۵/۳۹۵)

و جایگاه آن در بخش واژه‌های معرب است.

**فیل:** معرب است از پهلوی Pīl که به عربی و سریانی (Pīlā- fil) و دیگر زبان‌های سامی راه یافته است (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۳۹؛ نیز: جفری، ۱۳۸۶: ۳۲۴). جای این کلمه هم در بخش واژه‌های معرب است.

**قار:** قیر ممال آن است، دوده مرکب. روغنی باشد سیاه که بر شتران گرگین مالند (تبریزی، ۱۳۶۲: ذیل واژه).

از یونانی Kērōs (شمع). اهل مغرب شمع را قیر نامند. قیر نوعی از bitume است که به شکل قار به کار رود، «قار: زفت». (تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۵۵۱، یادداشت‌های استاد

معین بر برهان قاطع به نقل از دُزی، ج ۲، ص ۴۳۰ و فهرست ولف). جفری، قیر و قطران را هم معنی و اصل آنها را برگرفته از آرامی و سپس سریانی می‌داند (جفری، ۱۳۸۶: ۳۳۱). در حالی که قاموس کتاب مقدس این دو را تنها شبیه به هم می‌داند، نه یکی و هم معنی (ر.ک. هاکس، ۱۳۷۷: ۷۰۶).

**قطران:** قیر مذاب، ماده‌ای که بر شتران گرگین مالند. جفری اصل واژه را آرامی می‌داند که در سریانی به معنی قیر به کار رفته است (جفری، ۱۳۸۶: ۳۳۷).

**قسّیس:** معرّب کشیش یا قشیشا (سجّادی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۱۷۸ به نقل از یادداشت‌های قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۸).

با آن که مؤلف فرهنگ‌واره به نقل از جفری و حسن دوست به ریشه سریانی کلمه (از لغت qašiša) اشاره کرده است، اما آن را به عنوان لغت عربی آورده است، نه واژه معرّب (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۶۱).

سیوطی واژه را عبرانی می‌داند (نک: سیوطی، ۱۳۶۲: ۴۴).

**قصب:** پارچه کتان. شادروان استاد سجّادی آن را معرّب «کسب» و فارسی می‌داند (سجّادی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۱۸۷؛ نیز: رامپوری، ۱۳۷۵: ۶۷۱).

**قفل:** Qufī. این واژه در کتاب المتوکلّی ذیل واژه‌هایی است که از زبان فارسی در قرآن وارد شده است (سیوطی، ۱۳۶۲: ۲۱). جفری نیز به نقل از جوالیقی (المعرّب، ص ۱۲۵) نیز همین نظر را دارد و معتقد است: «چون قفل بر ساخته از روی اسم است، از این رو نمی‌تواند مشتق از یک ریشه عربی باشد و احتمالاً اصل آن از آرامی به معنای قید، پابند یا واژه‌ای سریانی گرفته شده باشد» (جفری، ۱۳۸۶: ۳۳۸). در یادداشت‌های لغتنامه دهخدا در توضیح «قفل رومی» (لحن پانزدهم از سی لحن باربد) آمده است: «عجب است که نام لحن درباری شاه ساسانی عربی بوده است! اگر نسبت صحیح باشد، اثر زبان عرب‌های عراق بوده در زبان مدائن پایتخت خسرو یا کلمه ترجمه لغت پهلوی است» (دهخدا، ۱۳۴۲: ذیل واژه).

**قلم:** Qalam. خامه یا نیی که از آن قلم می‌ساخته‌اند. جفری قلم را یونانی می‌داند که از این زبان به آرامی، سپس به سریانی راه یافته است. در مجموع، قلم را واژه هندواروپایی اصیل می‌داند که اصل آن سانسکریت است (نک: جفری، ۱۳۸۶: ۳۳۸).

**کافر:** در المتوکلّی، هم ذیل واژه‌های عبرانی قرآن کریم آمده است، هم جزء واژه‌های نبطی (سیوطی، ۱۳۶۲: ۴۱ و ۴۸؛ نیز: جفری، ۱۳۸۶: ۳۲۷).

**کتان:** kattān-katān، سریانی: Kūtina. شادروان دکتر معین می‌نویسد: این کلمه در زبان آکدی به صورت: kitū و kitintu و Kitunnū (به معنی جامه کتان) آمده است. کلمه آکدی در سریانی به صورت kattān داخل شده به معنی پیراهن یا جامه‌ای از کتان است (تبریزی، ۱۳۶۲؛ یادداشت‌های استاد معین: ۱۵۹۶، به نقل از معجمیات عربیه - سامیه: ص ۱۸۶).

**کف:** به معنای «میان دست» کلمه‌ای عربی است (نیز ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۷۳؛ به نقل از یادداشت‌های خالقی مطلق بر شاهنامه، بخش یکم، ص ۲۷۹). اما «کف» به معنی «توده‌ای از حباب‌های ریز پُر از گاز که بر اثر حرارت با آزاد شدن گاز محبوس در مایع ایجاد می‌شود» (معین، ۱۳۶۴، ذیل واژه) فارسی است. در زبان پهلوی به صورت «کف» Kaf و «کفک» به کار می‌رفته است (نک: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۴۱۰؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۹۶ و ۲۸۷). در شاهنامه چندین ترکیب با «کف» به کار رفته است؛ از جمله «کف اندر دهان افسردن»، «کف بر لب آوردن» و ... (رواقی، ۱۳۹۰: ۹۱ - ۷۹۰؛ بغدادی، ۱۳۸۲: ۳۱۵). نویسندهٔ ارجمند حتماً می‌بایست تصریح می‌کردند، زیرا بیت شاهد مثال هم به گونهٔ «کف» فارسی احتمال معنی دارد.

**کیوان:** مؤلف به نقل از حسن دوست (ج ۴، ص ۲۳۲۵) نوشته‌اند: «با اینکه واژه در فارسی میانه هم هست، از اصل اکدی گرفته شده و تباری سامی دارد» (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۶۴). در هر صورت اگر نویسنده تا حدودی میان عربی و دیگر شاخه‌های زبان سامی تفکیک قائل می‌شدند، بهتر بود. ظاهراً این کلمه در الواح بابلی «کیوانو» آمده، عبری آن «کیوان» است، (تبریزی، ۱۳۶۲، حواشی استاد معین بر برهان قاطع: ۹۷۶) دکتر آذرنوش معتقد است: «تنها شکلی که می‌تواند «کیوان» عربی را زاییده باشد، یا پهلوی kewān است، یا مندائی Kivān» (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۴۰).

**منبر:** menbar. استاد معین این واژه را از اصل حبشی دانسته‌اند (نک: معین، ۱۳۶۴: ۴۳۷۷، ذیل واژه).

**مهندس:** اسم فاعل از «هندسه». هندسه نیز معرب «اندازه» (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۸۷) و فارسی است. اندازه در فارسی میانه andāčak و handāčak و handāzag تلفظ می‌شده است (نک: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۴۳؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

**نقره:** سییم نامسکوک. استاد معین به نقل از بنونیست (E. Benvensit) می‌نویسد: «در سُغدی n<sup>3</sup>krt (سییم) و آن مرکب است از n<sup>3</sup> (ن = نا) + krtk (کرده) و مراد نا مسکوک است» (تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۱۵۷؛ حواشی دکتر معین بر برهان قاطع). **هودج:** hawdaj. واژه فارسی است و معرب «هوده» و «هودگ» است (معین، ۱۳۶۴: ۵۲۲۰). به نقل از منتهی‌الآرب «هدج» آورده‌است (همان).

## ۲- واژه‌های غیر معرب که معرب پنداشته شده‌اند.

**بلور:** مؤلف فرهنگ‌واره نوشته‌اند: «بلور معرب از یونانی است» (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۸۰). شادروان دکتر سرکاراتی اصل واژه را "valdurya" و سانسکریت می‌دانند که در زبان پارتی وارد شده است. این واژه در یونانی به صورت "bērullion" (یا قوت کبود) در آمده است (ر.ک. سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۰۷).

**خز:** در فارسی میانه عیناً به همین شکل "xaz" ثبت شده است (نک: مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۳۴؛ فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۲۰۲). پس معرب نیست. آذرنوش احتمال داده است



کلمه از پهلوی "xaz" (واژه‌نامهٔ بندهشن، ص ۲۹؛ درخت آسوریک، ص ۷۱) گرفته شده باشد. کلمه‌های تلمودی و عربی قز "Qaz"، کز (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۸۵) و قهز ظاهراً با این واژه هم‌ریشه‌اند (نک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۳۲).

**زیج:** مؤلف، واژه را معرب از فارسی میانه Zīg دانسته است (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۸۱)، درحالی که در فارسی میانه zāgič و zīk, zēč, zīč تلفظ می‌شده است (نک: فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۲۹۰) و با مصدر زادن و زایچه و به شکل zāyčag از یک ریشه است (نک: مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۷۰). سرکاراتی اصل واژه را در ترکیب "zādišmar" سانسکریت دانسته و معتقد است: «این واژه سانسکریت از اسم مؤنث "jati"، معنی «زایش، تولد، زندگی» و هم‌ریشه با «زادن و زایش» در فارسی و از ریشه "jan" «زادن» است» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۰۸).

**قیر:** نیز ر.ک. قار

**مُشک:** جای این واژه هم در میان لغات معرب خالی است.

چوبان و چوکافور و چون مشک ناب چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب (فردوسی، ۱۳۹۶/۱/۴۳/۲۲)

ظاهراً شکل عربی این کلمه مستقیماً از پهلوی "musk" و "mušk" اخذ شده است. در سانسکریت به شکل "muska" نوشته شده است. این واژه ده‌ها بار در شعر جاهلی به کار رفته است (ر.ک. آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۴۰؛ ۱۳۸۱: ۴۷۸).

**یاقوت:** مؤلف نوشته‌اند: «ظاهراً از طریق آرامی از یونانی گرفته شده است» (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۸۷). اما سرگذشت واژه پیچیده‌تر است. سیوطی این کلمه را معرب «یاکند» (نوعی سنگ قیمتی) و فارسی می‌داند. آرتور جفری سرچشمهٔ اصلی واژه را «یونان»، با عنوان نام گلی در زبان باستانی متعلق به دورهٔ پیش از هلن‌ها می‌داند که از یونانی به زبان‌های سامی رفته است. از آرامی به سُرّیانی و از زبان سُرّیانی به زبان حبشی رفته، سپس با تغییراتی جزئی به زبان عربی در آمده است (ر.ک. جفری، ۱۳۸۶: ۳۹۶). سپس در پیش از ظهور اسلام وارد زبان پارسی میانه شده است. شکل‌های فارسی آن علاوه بر yakand عبارت‌اند از: yākan و Yākin (فروه‌وشی، ۱۳۸۱: ۵۶۸؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۳۲۵).

## منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴) *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*، چاپ دوم، تهران: توس.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰) *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامهٔ فردوسی)*، تهران: سخن.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶) *فرهنگ‌وارهٔ لغات و ترکیبات عربی شاهنامه*، تهران: سخن.

اکبرآبادی، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۷۵) *چراغ هدایت (ضمیمهٔ غیاث اللغات)*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

انیس، ابراهیم، و همکاران (۱۴۱۲) *المعجم الوسیط، الطبعة الرابعة*، تهران: مکتب نشر الثقافة الاسلامیة.

بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲) *لغت شاهنامه*، تصحیح کارلگ، زالمان، ترجمه، توضیح و تعلیق: توفیق ه. سبحانی - علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۶۲) *برهان قاطع*، به اهتمام و حواشی محمد معین، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.

جفری، آرتور (۱۳۸۶) *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۲) *لغتنامه*، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران و سازمان لغتنامه.

رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین (۱۳۸۵) *غیاث اللغات*، به کوشش منصور ثروت، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

رواقی، علی (۱۳۹۰) *فرهنگ شاهنامه*، ۲ جلد، تهران: فرهنگستان هنر.

سجادی، سید ضیاء الدین (۱۳۷۴) *فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی شروانی*، تهران: زوآر. سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵) *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات فارسی)*، چاپ دوم، تهران: طهوری.

سیوطی، جلال الدین (۱۳۶۲) *ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن (ترجمه رساله المتوکل)*، ترجمه محمد جعفر اسلامی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

ضیف، شوقی (۱۳۸۱) *تاریخ ادب عربی (العصر الجاهلی)*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶) *شاهنامه* (۸ جلد، چهار مجلد)، تصحیح، ویرایش و پیرایش جلال خالقی مطلق، چاپ دوم، تهران: سخن.

فردوسی، بهرام (۱۳۸۱) *فرهنگ فارسی به پهلوی*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

معین، محمد (۱۳۶۴) *فرهنگ فارسی*، ۶ جلد، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.

ملوک براتی باقرآباد، معصومه (۱۳۹۶) «فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه»، فصلنامه پایز، تابستان ۱۳۹۶، شماره ۲۶، صص ۱۹۷ تا ۲۰۱.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۸) *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نوشین، عبد الحسین (۱۳۶۳) *واژه‌نامک (درباره واژه‌های دشوار شاهنامه)*، چاپ دوم، تهران: دنیا.

هاکس، جیمز (۱۳۷۷) *قاموس کتاب مقدس*، تهران: اساطیر.

هَرَن، پاول و هاینریش هوبشمان (۱۳۹۴) *فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی*، ترجمه جلال خالقی مطلق، اصفهان: مهرافروز.